

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال اول شماره ۱۰ شهریور ۱۳۷۲

باز هم درباره تجزیه یوگسلاوی

حمله کروات‌ها به مناطق صرب‌نشین کروآسی با الهام از حملات برق‌آسای آلمان‌ها در جنگ جهانی دوم آغاز گشت. فیلم‌های این پیروزی نظامی در جبهه‌های جنگ در تلویزیون سراسری کروآسی به نمایش گذارده شد، در لابلای فیلم‌های کنونی صحنه‌هایی نیز از حمله ارتش آلمان (وهرماخت) در جنگ جهانی دوم در حمایت از فاشیستهای کروات (حکومت پاولیچ) در قتل عام صدها هزار نفر از مردم غیرنظامی یوگسلاوی (صرب‌ها) گنجانده بودند تا به مردم کروآسی القاء کنند که دولت کنونی آلمان از راندن و قتل عام مردم غیرنظامی صرب حمایت می‌کند. «توچمان» این رئیس‌جمهور فاشیست حتی زحمتی به خود نمی‌دهد تا جانبداری خود را از هیتلر و نفرتش را از یهودیان پنهان سازد. وی می‌داند که در این پاکسازی قومی موافقت ضمنی آلمان و اتریش را به همراه دارد. نشریات کشورهای امپریالیستی که با این پاکسازی موافقت، از جنایات هولناکی که کروات‌ها در مناطق صرب‌نشین انجام داده‌اند، سخی نمی‌گویند. توگویی فقط جنایت صرب‌ها علیه سایر قوم‌ها در یوگسلاوی قابل شمات است و باید رهبران صرب را به عنوان جنایتکار جنگی به پای میز محاکمه کشانید. بر جنایات کروات‌ها و بنیادگرایان مسلمان که ما مشتکی از خروار آن را در ایران لمس کرده و در الجزایر و ترکیه و سودان و مصر و... شاهد آن هستیم، می‌شود با دیده اغماض نگریست. امپریالیسم آلمان که خود جنایتکاران نازی را آزاد گذاشته و حتی آنها را پس از جنگ به مقامات

ادامه در صفحه ۳

بمب اتمی آمریکا «ناجی بشریت» پنجاهمین سال جنایت امپریالیسم در «هیروشیما» و «ناکازاکی»

«هاری ترومن» رئیس‌جمهور وقت آمریکا از یک اقدام جنایتکارانه به زور تبلیغات عوامفریبانه عملی انسانی ساخت که به مثابه جزیی از افتخارات تاریخی آمریکا «در خدمت نجات بشریت» در اسناد و مدارک تاریخی ثبت شد.

اما این مردم ژاپن‌اند که پس از گذشت پنجاه سال از این انفجار ضدبشری از عواقب این نوع بشردوستی آمریکایی رنج می‌برند و تأثیرات تشعشعات اتمی را ده‌ها سال دیگر نیز بر گوشت و پوست خود و بر چهره فرزندانشان خویش احساس خواهند کرد.

وقتی خبر انفجار موفقیت‌آمیز بمب اتمی به گوش ترومن رسید، وی با مشاور و وزیر امور خارجه‌اش «جیمز اف برنر» در کشتی «آگوست» استراحت می‌کرد. ترومن این خبر را وسیله جشن و شادمانی کرد و به تماشای مسابقه بوکس بین ملوانان که به همین مناسبت برگزار شده بود، پرداخت. وی قصد داشت قتل عام در یک چشم بهم‌زدن ده‌ها هزار نفر را با لبخندهای خونسردانه و نوشیدن مشروب به مناسبت ادامه در صفحه ۲

در روز ششم اوت سال ۱۹۴۵ امپریالیسم آمریکا با پرتاب بمبی اتمی به قدرت انفجاری هزارتنی آن تی در شهر هیروشیما و آن هم در پایان جنگ جهانی دوم در یک چشم به هم‌زدن حداقل صد هزار نفر را به قتل رسانید. آمریکا سه روز بعد قدرت بمب اتمی‌اش را در شهر ناکازاکی آزمود و به قربانیانش رقمی بالغ بر ۲۰۰۰۰۰ تن دیگر را افزود و قرن‌ها زحمات مردم ژاپن را بر باد داد. تعداد زخمیان و صدمه‌دیدگان این انفجارها از شمارش خارج بود. امپریالیسم آمریکا این دروغگوی بزرگ که در کتمان حقیقت بد طولایی دارد، به افکار عمومی‌اش اظهار داشت که قصدش از این عمل ممانعت از کشته‌شدن تعداد بیشماری سرباز آمریکایی و مردم بیگناه در جنگ بوده است. وی مدعی شد استفاده از بمب اتمی در هیروشیما و ناکازاکی با هدفی انسانی و برای ممانعت از قتل میلیون‌ها انسان بیگناه صورت گرفته است و بشریت را به پایان جنگ وحشتناک جهانی دوم نزدیک کرده است. بمباران اتمی در خدمت حقوق بشر؟! چقدر این استدلال چندان‌آور است

مجاهدین امروز و مجاهدین دیروز

نخواهد خورد.

آقای مسعود رجوی در مصاحبه‌ای با روزنامه آمریکایی «فیلادلفیا انکویئر» در ۳۱ اوت سال ۱۹۸۵ اظهار می‌دارد: «...وزارت خارجه آمریکا ما را مارکسیست خوانده است که این حقیقت ندارد. (ما) دموکراتیک هستیم... ما سرمایه‌داری و بازار آزاد را قبول داریم. ما مالکیت خصوصی و سرمایه‌گذاری خصوصی را قبول داریم...» این مصاحبه با روزنامه فوق مسلماً بصورت تصادفی اتفاق نیفتاده است بلکه نتیجه صحبت‌های پشت پرده است که باید در پیش پرده برای جلب نظر وزارت امور خارجه آمریکا و استفاده از کمک‌های مالی و معنوی این امپریالیسم امکان بروز بیابد.

قبول سرمایه‌داری خصوصی یعنی قبول مناسبات سرمایه‌داری و قبول مناسبات سرمایه‌داری یعنی پذیرفتن مناسباتی که در آن طبقه کارگر در روند تولید به ایجاد ارزش اضافی مشغول است، ارزشی که حقیقتاً به این طبقه تعلق دارد و توسط سرمایه‌دار به جیب زده

ادامه در صفحه ۴

از زمانی که مسابقه برای جلب نظر آمریکایی‌ها در میان اپوزیسیون‌های رنگارنگ و صدالبته عمیقاً «دموکراتیک» در گرفته است، کار مجامع و دفاتر ثبت «توبه» و «اظهارندامت» سکه شده است. یکی از مشتریان پروپاقرص این مجامع سازمان مجاهدین خلق است که تلاش می‌ورزد به امپریالیسم آمریکا ثابت کند که این سازمان هرگز و هیچگاه کلمات «نجسی» نظیر استثمار، کار لازم و کار اضافی، ارزش اضافی، اختلاف طبقاتی، سودپرستی سرمایه‌داران که سرمنشا همه معایب و فساد اجتماعی‌اند، از دهانش خارج نشده و از قلمش تراوش نکرده است. مجاهدین خلق برای اینکه مبادا آنها را متهم کنند که حق مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، این «اصل مقدس و خدشه‌ناپذیر» را به رسمیت نمی‌شناسند، مرتباً قسم و آیه می‌خورند که هوادار مناسبات سرمایه‌داری هستند و سرمایه‌داران محترم داخلی و خارجی و بویژه آمریکایی نباید از روی کارآمدن مجاهدین کوچکترین احساس نگرانی بخود راه دهند زیرا بر مناسبات سرمایه‌داری خدشه‌ای وارد نشده و آب از آب تکان

سرتگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

بمب اتمی...

این موفقیت، بی‌اهمیت جلوه دهد.

بمب اتمی آمریکا در ژاپن هنگامی منفجر شد که سفیر ژاپن در مسکو آمادگی تسلیم کشورش را مشروط بر این که «هیرو هیتو» پادشاه ژاپن در قدرت بماند، به اتحاد شوروی آن زمان سوسیالیستی شوروی اعلام کرده بود که فوراً از جانب شوروی‌ها به اطلاع آمریکایی‌ها رسید. تنها این اظهارات سفیر ژاپن در شوروی دال بر آمادگی برای تسلیم ژاپن نبود، دلایل دیگری نیز موجود بود که در اختیار مقامات آمریکایی قرار داشت و مبنی بر تأیید اظهارات سفیر ژاپن در شوروی بود. ارزیابی‌های وزارت جنگ آمریکا بر اساس اطلاعات نظامی نشان می‌داد که قدرت نظامی ژاپن نابود شده و به قول مطلعین نظامی آمریکا، دیگر چیزی برای نابودکردن باقی نمانده است که آمریکا برای نابودی‌اش تلاش کند. این اطلاعات که مرتباً به استظهار ترومن و برنز می‌رسید، امری نبود که از آنها پنهان باشد. آنها این اطلاعات را از گوشی می‌گرفتند و از گوش دیگر بیرون می‌کردند، به دفع‌الوقت می‌گذراندند تا زمان سررسیدن اجرای سیاست خود را که در آستین داشتند، به کف آورند. برای آنها اساساً مهم نبود که ژاپن چه موقع تسلیم می‌شود. مهم این بود که ژاپن را هدف بمب اتمی خود قرار دهند تا قدرت اتمی خویش را به رخ شوروی استالینی بکشند. آنها پیش از این که در فکر پایان جنگی باشند که مدت‌ها قبل پایان یافته بود، نظر به دنیای پس از جنگ داشتند و می‌خواستند شمشیرهای خود را برای مبارزه با کمونیسم تیز و تیزتر کنند و طرح‌های آینده خود را برای نظم بعد از جنگ کامل گردانند. صدها هزار ژاپنی غیرنظامی قربانی این سیاست جنایتکارانه بودند.

ترومن به عمد تاریخ برگزاری کنفرانس «پتسدام» را به تأخیر می‌انداخت تا آزمایشات مربوط به بمب اتمی آمریکا پایان یابد. وی بارها در جمع محارم اعلام کرده بود که برای رفتن به «پتسدام» باید نتیجه آزمایش بمب اتمی را در کیف دستی خود به همراه داشته باشد تا با استالین با دست پر صحبت کند. وقتی در ۱۷ ژوئیه ۱۹۴۵ کنفرانس «پتسدام» با شرکت دول فاتح و فرانسه تشکیل شد، یک روز از آزمایش موفقیت‌آمیز انفجار بمب اتمی آمریکا در صحرای نیو مکزیکو می‌گذشت. در آن زمان کمیسیون تحقیق برای دستیابی به بمب اتمی که زیر نظر «اوپن هایمر» در آمریکا کار می‌کرد بشدت زیر فشار قرار داشت تا کار تکامل بمب اتم را به اتمام برساند. دانشمندان بسیاری از این کمیسیون با انفجار بمب اتمی بر فراز شهرها و نابودی انسان‌ها مخالف بودند و به همین جهت نیز بعدها مورد هجوم لجام گسیخته «مک‌کارتی» و دار و دسته

ضدکمونیست‌اش در آمریکا قرار گرفتند که آنها را متهم به تمایل به اتحاد جماهیر شوروی و سیاست صلح‌جویانه این کشور می‌کرد.

پنجاه سال از این جنایت بی‌مانند می‌گذرد. تاریخ هنوز حتی به انگیزه‌های سیاسی پشت پرده آن دست نیافته است ولی تعجب‌آور اینجاست که کسی آقای «ترومن» را جنایتکار خطاب نمی‌کند. هیچکس از فجایع ترومن سخنی بر لب نمی‌آورد و همه با بی‌اعتنایی و خونسردانه از کنار آن رد می‌شوند. جنایتی که حتی هیتلر نیز نتوانست در یک چنین مدت برق‌آسا بدان دست یازد که این همه قربانی به همراه داشته باشد. جنایتی هولناک برای زهرچشم گرفتن از سوسیالیسم و به همین علت است که هیچ بورژوازی زحمت صحبت درباره آن را به خود نمی‌دهد، تظاهراتی نمی‌گذارد، مجالسی برپا نمی‌کند و سخنگویان رسانه‌های گروهی‌اش که به حقوق بالای ماهیانه و زندگی بی‌دردسر می‌اندیشند، با هشپاری درک می‌کنند که نباید سری را که درد نمی‌کند دستمال بست و به اعتراض به این جنایت تاریخی پرداخت. آنها برعکس آن را کتمان می‌کنند. توگویی امری بسیار طبیعی صورت گرفته است. برای تاریخ‌نویسان بورژوا و نوجه‌های آنها «ترومنی» که برای ترسانیدن استالین فرمان قتل صدها هزار انسان را با خونسردی یک قاتل در یک ثانیه صادر کرد، جنایتکار نیست، لیکن استالینی که از جان و مال و دستاوردهای خلق‌های شوروی و طبقه کارگر این کشور برای بشریت از قیود بربریت فاشیسم مایه گذارد و حداقل ۲۰ میلیون تن از مردم شوروی در این راه جان باختند، جنایتکار است و باید درباره جنایت‌های وی کتاب‌ها نوشت. پس چرا درباره جنایات «ترومن» و «چرچیل» کتاب نمی‌نویسند؟ پاسخ روشن است. آنها بورژوا هستند و جنایت در فرهنگ بورژواها چنان‌چه برای سرکوب کمونیست‌ها باشد ضدانسانی نیست. خدمت است، کمک به «دموکراسی» است. همواره در دنیای طبقاتی چنین بوده و چنین نیز خواهد ماند که هر طبقه تاریخ خود را می‌نویسد. تاریخ غیرطبقاتی و تاریخ بی‌طرفانه که بورژواها به فروش آن مشغولند حرف مفتی بیش نیست. بورژواها تاریخ خودشان را می‌نویسند، تاریخ طبقاتی خود را می‌نویسند و در این تاریخ جایی برای تجلیل از کمونیست‌ها نیست.

امپریالیسم آمریکا اولین کشوری بود که ساختمان بمب اتمی را با نیت جنایتکارانه از آن به پایان رسانید و آن را نیز بدون دغدغه خاطر و در کمال قساوت و درندگی به کار بست و به رخ جهانیان کشید. امروز که امپریالیسم آمریکا ملت‌های جهان را از بمب اتمی سایر کشورها می‌ترساند و بمب اتمی خود و اسرائیل را انسانی جلوه داده و بمب دیگران را در شمار سلاح‌های

کشتار جمعی به حساب می‌آورد و فرضیه وحشت خویش را وسیله‌ای کرده است تا در امور داخلی همه کشورها دخالت کند و انحصار بمب اتمی را برای خویش نگاهدارد، خود به گواهی تاریخ خطرناک‌ترین دشمن بشریت است و هرآن امکان دارد که بمب اتمی از نوع تاکتیکی و یا بمب نوترونی (همانگونه که در جنگ با عراق بر اساس اطلاعات انکارناپذیر و منتشر شده برخی از مخبرین و ممالک امپریالیستی مخالف آمریکا به کار گرفت) و یا بمب‌های هیدروژنی و مهیب‌تر از آن را به کار گیرد. بمب اتمی برای امپریالیسم وسیله‌ای در خدمت سیاست تجاوز و توسعه و تهاجم است و هرگز صرفاً در خدمت دفاع از کشورش آن گونه که در تبلیغات خود مدعی می‌شود، به کار گرفته نخواهد شد.

جنایات امپریالیسم آمریکا و عوامفریبی‌های وی حتی پنجاه سال پس از پایان جنگ به ما می‌آموزد که به این امپریالیسم جنایتکار اعتماد نکنیم، از وی سفیهانه طلب آزادی و دموکراسی برای ایران ننمائیم و هرروز به دریوزه‌گی به درگاه این امپریالیسم به بهانه‌های گوناگون و مخالفت با «مجاهدین خلق» و یا «نهضت آزادی» که گویا مترصدند که گوی محبت آمریکا را برابند نرویم. تجربه خونین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و اشتباهات تاریخی دکتر مصدق را از خاطر نبریم و یک آن از مبارزه با این دشمن بشریت آسوده نیاسیم.

این تجربه به ما می‌آموزد که با محافلی که دل به حمایت آمریکا نهاده‌اند و امیدوارند تا به یاری این امپریالیسم در ایران بر سرکار آیند و زندگی بیهوده خود را با دلارهای بادآورده «سیا» سرکنند، خطوط تمایز خود را بکشیم و هرگز در مبارزه اجتماعی به آنها اعتماد نداشته باشیم و همواره آنها را افشا کنیم و این امری است که در شرایط کنونی بسیار حاد است.

نسل انقلابی آینده ایران باید به هوش باشد و فریب این «رهبران» کاذب را نخورد زیرا از هم اکنون است که می‌روند سنگ شکست انقلاب فردای ایران را با همین دستهای آلوده بنا نهند.

خوانندگان گرامی!

به علت اشکال فنی‌ای که در سیستم کامپیوتری نشریه توفان در شماره پیش روی داده بود، دو مقاله در شماره گذشته اشکالات فاحشی داشتند. اشتباهات این مقالات تا جایی بودند که دست ما را نیز برای هرگونه پوزش بسته‌اند. علیرغم این شاید خوانندگان ما که به دشواری‌های این راه واقفند و دستی در این آتش دارند بدینوسیله عذر ما را بپذیرند.

باز هم درباره...

عالی رسانید و از تعقیبشان به لطایف الحیل طفره رفت و این امر پنهانی در جهان نیست، بیکباره از جنایت جنگی صرب‌ها سخن می‌گوید و برای تجاوز کروآت‌ها به جمهوری صرب‌نشین «کرائینا» تفاهم نشان می‌دهد و این در حالی است که فرانسه و انگلیس آن را محکوم کرده‌اند. همین امپریالیسم آلمان در کنار امپریالیسم آمریکا در شورای امنیت سازمان ملل از قطعنامه محکومیت تجاوز کروآسی به جمهوری صرب‌نشین کرائینا جلوگیری گرفت. نشریه «اشپگل» چاپ آلمان از این راز پرده برمی‌دارد که ارتش کروآت‌ها توسط افسران بازنشسته آمریکایی تعلیم داده می‌شود و «توچمان» اجازه حمله به کرائینا را قبلاً از رئیس جمهور آمریکا بدست آورده است. البته نشریه اشپگل که بدرستی به نقش آلمان و منافع وی در تجزیه یوگسلاوی اشاره می‌کند و نفوذ آمریکا را که دارد جای آلمان را می‌گیرد، متذکر می‌شود، از نقش ژنرال‌های بازنشسته آلمان در کروآسی و گروه‌های داوطلب نازی سخنی نمی‌گوید. برای آلمان‌ها کروآسی مقتدر و بدون صرب موازنه مهمی در مقابل یک صربستان قدرتمند است و برای تحقق این سیاست باید هزاران نفر کشته شوند و میلیون‌ها خانواده از هم بپاشد و آواره شود. بتدریج این احساس به انسان دست می‌دهد که صحبت بر سر پاکسازی صرب‌هاست تا تئوری‌های فاشیست‌ها که می‌خواهند مرز اروپا و آسیا و به قول «توچمان» رئیس جمهور کروآسی، مرز «تمدن و توحش» را تعیین کنند، به اثبات رسانند. اینکه هواپیماهای جنگی کروآسی صف طویل رانده‌شدگان صرب از سرزمینهای صرب‌نشین با دار و ندار ناچیزشان را بمباران می‌کند، احساسات بشردوستانه کسی را برنمی‌انگیزد، تجاوز صرب‌ها به کروآت‌ها و بوسنی‌ها جنجال برانگیز است ولی تجاوز بوسنیایی‌ها و کروآت‌ها به صرب‌ها یک عکس‌العمل طبیعی است! کار بجایی رسیده که سخنگویان امپریالیست‌ها برای جنایت درجه‌بندی کیفی مضحکی تعیین کرده‌اند. یک سیاستمدار دلسوخته کاتولیک با قیافه کشیش‌وار در تلویزیون آلمان از درجه رنج یک مرد مسلمان که به زنش و «ناموش» توسط صرب‌ها تجاوز شده سخن می‌گفت. توگویی صرب‌ها به «ناموس» وی تجاوز کرده‌اند و افکار عمومی را مورد خطاب قرار می‌داد که شما نمی‌دانید که در تفکر اسلامی تجاوز به «ناموس» چه رنجی برای یک مرد مسلمان دارد و لذا تجاوز یک صرب به یک زن مسلمان از جنبه کیفی چندین بار جنایت‌آمیزتر از تجاوز یک مرد مسلمان به یک زن صرب است. آیا این توهین به سایر انسان‌ها نیست که گویا تجاوز به ناموسشان موجبات ناراحتی آنها را

فراهم نمی‌کند؟ سیاستمدار دیگری از پاکسازی قومی صرب‌ها و راندن کروآت‌ها و بوسنیایی‌ها بدرستی انتقاد می‌کرد ولی تا پای راندن صرب‌ها به میان آمد می‌گفت که کروآت‌ها آنها را نرانده‌اند، صرب‌ها خودشان از ترس مناطق صرب‌نشین را ترک گفته‌اند و بدین ترتیب فرق است میان راندن به زور و فرار از ترس! البته برای رد این فرضیه سیاستمدار آلمانی باید صرب‌ها را تشویق به ماندن در خانه‌های خود می‌کردند تا معلوم شود که مورد قتل عام کروآت‌ها قرار می‌گیرند یا خیر! این آقای سیاستمدار اساساً به این امر اشاره نمی‌کند که این ترس از کجا ناشی می‌شود. محصول تبلیغات کروآت‌ها و سابقه تاریخی این امر است و یا این که خود به خود از آسمان نازل شده است؟ آیا قتل عام بیش از سیصد هزار صرب در زمان نازی‌ها توسط کروآت‌ها دلیل کافی برای ترس نیست؟ از همه مضحک‌تر وضعیت کسانی است که از حق تعیین سرنوشت ملل در یوگسلاوی دفاع می‌کنند. آنها که تا دیروز برای نشان دادن جای پای آلمانها در یوگسلاوی کروآسی را ساختند، حال حاضر نیستند حق تعیین سرنوشت صرب‌ها را که به طور دموکراتیک جمهوری صرب‌نشین «کرائینا» را برپا کردند و این جمهوری مورد تأیید همه صرب‌های این منطقه است، برسمیت بشناسند. آنها می‌گویند قانون اساسی کروآسی حق اقلیت صرب در کرائینا را برسمیت می‌شناسد و لذا لزومی به جدایی نیست. مگر قانون اساسی یوگسلاوی حق اقلیت کروآت را در چارچوب یوگسلاوی برسمیت نمی‌شناخت، پس چرا لزوم جدایی در آنجا احساس می‌شد و ضروری بود؟ و امپریالیست‌ها به یکباره هوادا حق تعیین سرنوشت ملل شده بودند؟ کسی نمی‌گوید که در قانون اساسی کروآسی نخست از کشور کروآت-صرب سخن می‌رفت و در آنجا کروآت‌ها و صرب‌ها دارای حقوق برابر بودند و این آقای «توچمان» بود که این قانون اساسی را فقط با رای کروآت‌های فریب خورده تغییر داد و در آن مفهوم اقلیت صرب را وارد کرد و نام این کار را انتخابات دموکراتیک بدون شرکت صرب‌ها نهاد. این اقدام نسبت به قانون اساسی قبلی گامی به عقب در جهت تحدید حقوق صرب‌های ساکن کروآسی بود و اگر هدف از این کار راندن صرب‌ها نبود چه لزومی داشت با زور قانون و اسلحه زندگی مسالمت‌آمیز هزاران صرب و کروآت در کنار هم را که در یکدیگر با ازدواج‌های مختلط مخلوط شده بود، این چنین جنایتکارانه برهم زد. نشریه «اشپگل» در شماره ۹۵/۸/۱۴ می‌نویسد که سربازان کروآت به غارت منازل صرب‌ها اشتغال دارند که حتی وقت نکرده‌اند اموال خود را که سالیان سال برای تهیه آن زحمت کشیده‌اند با خود بردارند. سرباز کروآتی که سه دستگاه

یخچال را ربوده بود می‌گفت که صرب‌ها که دیگر برنمی‌گردند و احتیاج به یخچال ندارند. تمام اموال قابل حمل صرب‌ها در وسایل نقلیه کروآت‌ها به داخل خاک کروآسی حمل می‌شد، آیا واقعاً این حمله یک حمله آزادبخش است؟ آیا این جنایات در یوگسلاوی سابق از هر طرف که صورت می‌گیرد قابل دفاع است، آیا می‌شود از جنبش عادلانه آزادبخش در این کشورها که گویا طرف برحق دارد، دفاع نمود؟

در بوسنی - هرزگوین که موجودیتش را به مثابه جمهوری فدراتیو به اعتبار موجودیت کل یوگسلاوی پس از جنگ جهانی دوم بدست آورده است، تاکنون صرب‌ها که اکثریت را تشکیل می‌دهند در کنار کروآت‌ها و مجارها، آلبانیایی‌ها، مقدونی‌ها، موتنگروها به مسالمت زندگی می‌کردند. مردم این منطقه دارای مذاهب اسلام و مسیحیت (کاتولیک و ارتدوکس) بودند. از همان بدو سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، بیکباره اروپای ضداسلام هوادار مسلمانان بوسنی شد و از مذهب اسلام به شیوه بنیادگرایان اسلامی و یهودی «ملت مسلمان» را آفرید. مذهب شاخص ملیت شد. این تاکتیک سیاسی چندین خاصیت داشت. نخست این که با ایدئولوژی مذهبی پرچمی می‌ساخت تا وحدت ملل یوگسلاوی را برهم زند و مردم بوسنی را به دور این محور بسیج نماید. دوم اینکه ممالک اسلامی را در نزاع بر سر تقسیم یوگسلاوی به سمت امپریالیسم آلمان بکشاند و سوم اینکه با تحریم فروش اسلحه بطور رسمی به بوسنی، فروش غیررسمی را از طریق ممالک ثروتمند اسلامی که ابلهانه مخارج تسلیح مردم بوسنی را فراهم می‌کردند و خرج جنگ را به عهده می‌گرفتند، فراهم آورند. جمهوری اسلامی یکی از این کشورهاست که در امور داخلی یوگسلاوی سابق وارد شد و با ارسال اسلحه و داوطلب از مخارج امپریالیست‌های آلمان و اتریش کاست. این حرکت ابلهانه ممالک اسلامی در کنار سفاکت «عزت‌بگوین» که واقعاً یکی از سفیه‌ترین سیاستمداران بعد از جنگ جهانی دوم در اروپاست و قدرت تشخیص مصالح مردم بوسنی را ندارد و عملاً توپ بازی مکارانه امپریالیست‌ها شده است که تا روز قطعی قربانی کردن وی به هر طرف شُر بخورد، حال میوه خود را به بار می‌آورد. بیکباره این حامیان مسلمانان بوسنی - هرزگوین که دیگر به وجود سفیهی نظیر «عزت‌بگوین» نیازی ندارند و نقش تفرقه‌افکنانه وی را در تقسیم یوگسلاوی خاتمه یافته تلقی می‌کنند، یاد چهره ترسناک بنیادگرایان اسلامی افتاده‌اند که تمدن اروپا را تهدید می‌کند. سفر اخیر ولایتی وزیر خارجه رژیم اسلامی به بوسنی - هرزگوین دقیقاً در خدمت سیاست جدید امپریالیسم در بالکان ادامه در صفحه ۵

مجاهدین...

می شود. این را ما نمی گوئیم، این را گرچه که اولین بار کارل مارکس این آموزگار بزرگ پرولتاریا بیان کرده است، لیکن بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق همانند حنیف نژاد و بدیع زادگان و... می گویند. سازمان مجاهدین در کتابی بنام «اقتصاد بزبان ساده» که در سال های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۰ به نگارش درآورد و تا حدود زیادی رونویسی از آثار مارکسیستی است، می آورد: «ارزش اضافی آن مقدار از حق کارگر است که پرداخت نمی شود و به جیب سرمایه داران می رود» اگر در سال ۱۳۵۰ تولید ارزش اضافی توسط کارگران حق پرداخت نشده کارگران بود که بناحق به جیب سرمایه داران می رفت، تا سال ۱۳۷۴ در این وضع هیچ تغییری داده نشده است و هنوز هم حق کارگران بناحق خورده می شود و از آن تاریخ ۲۴ سال آزرگار می گذرد و این حق در این مدت هم خورده شده است. از این باید نتیجه گرفت که هرچه زودتر باید به این ناحقی اجتماعی پایان داد. مجاهدین واقعی، مجاهدین حنیف نژاد، صادق، میهن دوست، رضایی ها و عسکری زاده که خود یکی از تنظیم کنندگان این اثر بود در مورد سرمایه داری به گونه زیر قضاوت می کردند:

«باید دانست که دو نوع غارت وجود دارد. نوع قدیمی آن همان است که به خانه و کاشانه شما هجوم می آورند و دسترنج شما را می برند نوع دیگر این است که سرمایه داران داخلی و خارجی به عوض این که به کارگران و دهقانان تمام حقتان را بدهند نصف بیشتر آن را نمی دهند. این هم نوع جدید غارت است.» (نقل از کتاب اقتصاد به زبان ساده اثر مجاهدین خلق)

در ضمیمه شماره ۴۴ هفته نامه «ایران زمین» در مقاله ای تحت عنوان «درباره شورای ملی مقاومت» که سرشار از عجز و لایه در قبال امپریالیسم آمریکا برای بدست آوردن دل این ابرقدرت است، شورای ملی مقاومت در تبرئه مجاهدین می نویسد «دولت موقت هم چنین سرمایه داری و بازار ملی، مالکیت شخصی و خصوصی و سرمایه گذاری فردی» را پذیرفته و «ضدیت با کشورهای صنعتی» را مبین آمال ارتجاعی رژیم خمینی می شناسد و ضمن نفی «روابط نابرابر» تصریح می کند که «مانمی خواهیم و نمی توانیم از دنیای پیرامون خود منزوی به سر ببریم». آیا این همان نوع دوم غارت نیست که به سرمایه داران داخلی و خارجی در باغ سبز نشان می دهد و مجاهدین واقعی دیروزی مردم را از خطر آن برحذر می داشتند؟ مجاهدین واقعی در درس اقتصاد به اعضای خود تلاش داشتند تا آنها را با قوانین اقتصادی و هدف

تولید در مناسبات گوناگون تولیدی آشنا سازند تا دوست را از دشمن تمیز دهند، به سرمنشا سرگردانی، فقر، بی خانمانی و اسارت بشر پی ببرند و برای ایجاد جامعه بی طبقه توحیدی آن گونه که آرزو داشتند مبارزه کنند. مسلماً آقای مسعود رجوی که با حنیف نژاد آشنا شد و به سازمان مجاهدین پیوست، نمی توانسته از این نظریات بی اطلاع باشد و برای آمریکایی ها طوری روضه بخواند که گویی از دنیای دیگری می آید. مگر در اسلام آقای رجوی همان گونه که از کوچکی به گوش همه کرده اند «دروغو دشمن خدا نیست»؟ چرا آقای رجوی دوستی با آمریکا را به دشمنی با «خدایش» ترجیح می دهد؟ نکند آقای رجوی فقط برای عوامفریبی به دستاویز مذهبی متوسل شده است؟ مجاهدین واقعی در همان اثر چنین می آورند: «هدف تولید در نظر سرمایه داران سود است ولی در واقع هدف تولید باید رفع احتیاجات بشری باشد. هر وقت که سود کم است بحران ایجاد می شود و سرمایه داران از تولید دست می کشند. اینان سدی می شوند در مقابل تولید یعنی در مقابل رفع احتیاجات بشری. این است خاصیت سرمایه داری و سرشت ذاتی آن. قدر مسلم این است که در جامعه سرمایه داری تولید از آن سرمایه داران است و به همین علت همیشه ثروت آنان زیاد و زیادتیر می شود و اختلافات طبقاتی روز به روز شدیدتر می گردد. این اختلافات ناشی از غیرعادلانه بودن تولید و ناشی از توزیع غیرعادلانه درآمدهاست. سرمایه داران فقط بدنبال سودند و هیچگونه «تعصب ملی» و غیره ندارند. همین چندی پیش را بیاد بیاورید که چگونه سرمایه داران فرانسوی در اثر بحران و شورش کارگران و دانشجویان پول های خود را به مارک تبدیل کردند. این است خاصیت سودطلبی سرمایه داری. آنان به هیچوجه به منافع و آبروی فرانسه و ملت فرانسه فکر نکردند و نخواهند کرد» (نقل از اقتصاد به زبان ساده نوشته مجاهدین خلق) (منظور قیام ماه مه کارگران پاریس در نیمه دوم دهه ۶۰ میلادی می باشد که بورژوازی فرانسه را بشدت متوحش ساخت، بطوریکه از طرفی ژنرال دوگل این به اصطلاح رهبر دروغین و فراری مبارزه ضدنازی را به مسافرت پنهانی به آلمان واداشت تا به یاری آلمان و پیمان «ناتو» در صورت گسترش مبارزه و تعمیق قیام، کارگران فرانسه را سرکوب کنند و از جانب دیگر رهبر حزب رویزیونیست فرانسه را به پشت تلویزیون آورد تا از کارگران بخواهد که به خانه های خود بروند و آلت دست «ماجراجویان» نشوند -توفان)

اگر سرمایه داری فرانسه به هیچوجه به منافع و آبروی فرانسه نیاندیشیده و به کارگران هموطن خود رحم

نمی کند، چرا باید سرمایه دار ایرانی به هموطنان ایرانی خود رحم کند. آقای رجوی حتماً از این موضوع با اطلاع اند ولی علیرغم آن در مصاحبه دیگری که گزارش آن در نشریه «ایران زمین» درج شده است، آمده است: «نظرات شورا در مورد اقتصاد توسط آقای رجوی در مصاحبه ای با بخش فارسی صدای آمریکا ۲۰ دسامبر ۱۹۸۴ خلاصه شده است. در مورد عقاید اقتصادی اجتماعی باید گفت که ما مالکیت خصوصی، سرمایه گذاری ملی، رقابت آزاد و سرمایه گذاری خصوصی را می پذیریم» (نقل از نامه شورای ملی مقاومت به وزارت امور خارجه آمریکا با امضای آقای سیدالمحدثین)

البته صفت ملی که مجاهدین تقلبی امروز به سرمایه دار چسبانده اند تا وی را تا حدودی قابل پذیرش کنند نیز تغییری در ماهیت استثمارگرانه اش نمی دهد. این سرمایه دار نیز در بازار رقابت آزاد کارگر بیکار را با مزد ناچیز استخدام می کند، شیره جانش را می مکد، خودش روز به روز فربه تر می شود و کارگرش روز به روز تکیده تر تا سرانجام با مرگ زودرس به طول عمر سرمایه دار بیافزاید و به مصداق همان شعار معروف «خدایا خدایا از عمر ما کم کن و به عمر وی بیافزا» رضایت حق باری تعالی را نیز بدست آورده باشد. مجاهدین واقعی برای اینکه مبدا این توهم به کسی دست بدهد که گویا سرمایه داری نظامی انسانی است به تجزیه و تحلیل این نظام بر اساس آموخته های خود از مارکسیسم دست زده و می آورند:

«حالا ممکن است این سوال مطرح شود که برای تکامل بخشیدن به تولید باید ابزار تولید را تکامل داد و ابزار تولید هم از طریق پس انداز نتایج کار ایجاد می شود. پس اگر کارگران تمام نتایج حاصله از کار را بدست آورند همه آن را خرج می کنند و چیزی پس انداز نمی نمایند در این صورت ابزار تولید و در نتیجه تولید هم رشد و تکامل نخواهد یافت. عده ای می گویند سرمایه داران این کار را انجام می دهند و مقداری از درآمد و حق کارگران را به خود اختصاص داده و به صورت سرمایه درآورده و از این طریق تولید را زیاد می کنند. این مطلب ممکن است در نظر اول انسان دوستانه و جالب بنظر آید. ولی واقعیت این است که سرمایه داران حق کارگران را بصورت سرمایه نزد خود جمع کرده و تا حدی هم ابزار تولید و تولید را تکامل می بخشند منتها این افزایش سرمایه و تولید فقط به نفع خود آنهاست نه به نفع کارگران و از این راه ثروت خود را بیشتر می کنند و این کار توسط دولت سرمایه داری هم تسهیل می شود.» مجاهدین سپس بدنبال راه حل می روند و می گویند که برای نجات طبقه کارگر این طبقه باید دولت خود را ادامه در صفحه ۵

مجاهدین...

بوجود آورد و قدرت سیاسی را کسب نماید. در آثار و نظریات موسسین مجاهدین کلمه‌ای نیز در تقدیس مالکیت خصوصی و یا پذیرش نظام سرمایه‌داری به چشم نمی‌خورد. آنها ادامه می‌دهند:

«کارگران خود نیز می‌توانند ابزار تولید و تولید را رشد دهند و از نتایج آن هم خودشان استفاده کنند. برای این کار آنها احتیاج به مرجعی دارند که نماینده خودشان باشد و مقداری از نتایج کار خود را به این مرجع واگذار نمایند تا به این وسیله بتوانند تولید را زیاد کنند و در نتیجه خودشان از نتایج این اضافه تولید بهره‌مند گردند. پس باید کارگران خود دولتی تشکیل دهند و درآمدهای خود را به دولت واگذار کنند و او به تمام کارها برسد و کارگران هم متقابلاً از جان و دل برای دولت خودشان کار کنند. آنوقت هرچه که تولید کنند و هرچه جامعه ثروتمندتر گردد نتایج آن برای همه اعضای جامعه خواهد بود نه برای یک عده خاص... مجاهدین امروزی لیکن فقط از یک عده خاص هواداری می‌کنند. عده خاصی که آمریکا نیز به آنها با چشمان خندان می‌نگرد که باید دولت را در دست گیرند و روند تولید را همان گونه گردانند که در جهت منافع سرمایه‌داری است.

مجاهدین قدیمی می‌گفتند که اگر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید حاکم شود بهره از آن هم بطور خصوصی تصاحب می‌شود و فقط به جیب معدودی می‌رود که صرفاً از حقی برخوردار شده‌اند که به بی‌خانمانی اکثریت جامعه تمام می‌شود. آنها در همان نوشتار اضافه می‌کنند:

«از آنجا که در مالکیت خصوصی ابزار تولید در دست عده معدودی متمرکز شده بنابراین تنها آنها از نتایج تولید بهره‌مند می‌شوند و این امر موجب فقر عده‌ای و غنای عده دیگر می‌گردد، توده‌های مردم که صاحب ابزار تولید نمی‌باشند و سهم کمی از تولید می‌برند فقیر می‌شوند. تمام مسائل اجتماعی از این موضوع سرچشمه می‌گیرد.»

پس اگر همه مسائل اجتماعی از این ناحی سرچشمه می‌گیرد که حتماً هم می‌گیرد و مجاهدین واقعی و هزاران شهید آن برای رفع این ستم و بی‌عدالتی اجتماعی مبارزه کرده‌اند، پس نباید برخلاف سنت‌ها و اعتقادات بنیان‌گذاران این سازمان گام برداشت و اصول فکری آنان را به زیر سؤال برد. ولی مجاهدین تقلبی امروزی که می‌خواهند در عین حال نان شهیدان گذشته را نیز بخورند و آن را برای مردم فریبی نیاز دارند، نام سازمان حنیف‌نژاد، بدیع زادگان، باکری و... را به عاریت گرفته و پرچم بی‌چهرگی خود کرده‌اند. آیا سازمان مجاهدین امروز کوچکترین وجه تشابهی از نظر اصولی با مجاهدین دیروز دارد؟ پاسخ مسلماً منفی خواهد بود. تعجب در این است که اعضای این سازمان

که باید آزادانه با مغز خود بیاندیشند، چگونه این تناقض را نمی‌بینند. خانم مریم رجوی، رئیس جمهور مجاهدین برای تأکید بر موضع رجوی همان کلمات را با زبانی دیگر تکرار می‌کند که وی «در ایران فردا بازار و سرمایه‌دای ملی، مالکیت شخصی و خصوصی و سرمایه‌گذاری در جهت توسعه اقتصاد ملی و رشد تولید (را) تضمین خواهد کرد.» (نقل از منشور ۱۶ ماده‌ای خانم رجوی مورخ ۲۶ خرداد ۷۴)

مجاهدین واقعی که استثمار را بدرستی ناشی از تضمین مالکیت خصوصی می‌دانستند، اشاره داشتند که: «فقط با از بین بردن استثمار و برقراری عدالت واقعی که جلوه‌گاه آن عدالت اقتصادی است می‌توان به تمام انحرافات خاتمه داد»

و این مجاهدین امروزی هستند که نمی‌خواهند به بی‌عدالتی خاتمه دهند. این مجاهدین در واقع هوادار نظام فاسد و جنایتکار سرمایه‌داری هستند و از هم اکنون نیز به شما می‌گویند که فقط از حقوق خداداد سرمایه‌داران دفاع خواهند کرد. مجاهدین امروزی در واقع فرقی ماهوی با سایر اپوزیسیون‌های لیبرال که برای حفظ مناسبات سرمایه‌داری در ایران به شیوه خود مبارزه می‌کنند، ندارند. باید پرسید چه کسی در سازمان مجاهدین کودتا کرده است و دستاوردهای آن را به باد داده است؟ مسلم این است که جوانان پاک‌باخته‌ای که به صفوف این سازمان بر اساس مشی گذشته مجاهدین پیوسته‌اند، برای این مبارزه نکردند که در ایران سرمایه‌داری مبتنی بر بازار آزاد در هم‌دستی با امپریالیسم آمریکا را بر سرکار آورند. این ویژگی‌ها در نظام شاهنشاهی گذشته نیز یافت می‌شد که برای سرنگونی آن از جمله سازمان مجاهدین به مبارزه مسلحانه پرداخت. فی‌الواقع نام مجاهدین برازنده جریان مورد نظر ما نیست زیرا نام مجاهدین تجسم خط مشی ضدامپریالیستی و دموکراتیک بود که با انگیزه‌های مذهبی با دید انتقادی به جنگ سرمایه‌داران می‌رفت و مجاهد امروز القاط سابق را به نفع سرمایه‌داری حل کرده است.

بازهم درباره...

است تا مردم را از لولوی اسلام بترساند و نقش ناجی کبیر را به «توچمان» بدهد که پرچمدار حفاظت مرزهای اروپای مسیحی در تهاجم سعبانه بنیادگرایی اسلامی است. در اینجا باب مذاکره درباره تقسیم بوسنی - هرزگوین میان صربها و کروآت‌ها باز شده است. نشریه آلمانی اشپیگل حتی سندی را به چاپ رسانده است که در آن توچمان نقشه تقسیم بوسنی - هرزگوین را به صربها پیشنهاد کرده است و این در حالی است که عزت بگوچ را به زاگرب دعوت می‌کند و بزرگترین نشان کروآسی را به گردن وی می‌اندازد تا توهم متفق صمیمی و اسلام دوست را تا آخرین لحظه

که سر وی را می‌برد و به ریشش می‌خندد، زنده نگاه دارد. این آخرین پاکسازی‌های قومی در چند ماه گذشته و قبل از حمله اخیر کروآت‌ها به «کرائینا» که با پیروزی صرب‌ها در بوسنی - هرزگوین همراه بود، دقیقاً در کادر پیشنهادات آقای توچمان می‌گنجد. «سربینتسا»، «ژپا»، «گورازده»، «توزلا»، بخشی از صربستان بزرگ و «بانیالوگا» و «بیهاج» و «سارایوو» بخشی از کروآسی بزرگ خواهند شد. جای «ملت مسلمان» در اردوگاه‌های مسلمان نشین و یا به شیوه سابق «آپارتاید» در آفریقای جنوبی در «هم‌لندهای» مسلمان نشین است که در آنجا به جان جمهوری اسلامی، عربستان سعودی، ترکیه و... که چون دست دراز شده امپریالیسم عمل می‌کنند، دعا کند. البته معلوم نیست که امپریالیسم روسیه که طرف صربها را دارد با این جا پا باز کردن امپریالیسم آمریکا در بالکان که تا کنون محل تاخت و تاز روسیه، آلمان، فرانسه، انگلستان و ایتالیا بود، موافق باشد. طولانی شدن مدت جنگ ناشی از عدم توافق امپریالیست‌ها در میان خود است. صربها در پی صربستان بزرگ‌اند و در این میان جمهوری صربستان منطقه بوسنی - هرزگوین در یک همه‌پرسی دموکراتیک مجلس خود را انتخاب کرده و حاضر نیست به رهبری «عزت بگوچ» را که بدون نظرخواهی از اکثریت صرب صرفنظر از مذهب آنها (بسیاری از صربهای مسلمان مخالف عزت بگوچ و سیاست همکاری وی با آلمانها و کروآت‌ها هستند و از جمهوری صربی بوسنی - هرزگوین حمایت می‌کنند) اعلام استقلال کرده است، تن در دهد. ما از کروآت‌های مسلمان ساکن بوسنی - هرزگوین که هوادار الحاق به کروآسی هستند، سخن نمی‌گوییم ولی این حقایق نشان می‌دهند که از کشور بوسنی - هرزگوین بر اساس اعتقادات مذهبی، بر اساس تئوری‌های پوچ «ملت مسلمان» چیزی باقی نخواهد ماند و چنانچه بنا بر مصلحت سیاسی آن را حفظ کنند، همواره مستعمره امپریالیسم باقی می‌ماند. در یوگسلاوی سابق هیچ جنگ عادلانه‌ای برقرار نیست و در این کشور طرف برحق وجود ندارد. شعار حق تعیین سرنوشت ملل بهانه‌ای برای امپریالیست‌ها شده است تا به تجزیه کشورها پرداخته و آنها را لقمه‌های قابل بلع برای خود سازند. وظیفه کمونیست‌ها تبلیغ نفاق میان ملت‌ها و دشمنی بین آنها نیست. ما باید از وحدت دموکراتیک و همبستگی انسان‌ها حمایت کرده و نقش مخرب امپریالیست‌ها را در این میان نشان دهیم. ما باید تئوری‌های «ملت یهود»، «ملت مسلمان» را که ملل را بر اساس تعلقات مذهبی تبیین می‌کنند و منجر به جنگ‌های مذهبی و تحریک عقب مانده‌ترین احساسات توده‌ها می‌شوند، افشا کنیم و توجه داشته باشیم که حمایت از هریک از طرفین این جنگ ارتجاعی ما را به هم‌زبانی با امپریالیست‌ها خواهد کشید.

عیار...

مددکار بود. این را شاه دزد ایران بخوبی می دانست و حداقل پس از فرار خجالت آورش به رم در مرداد ماه سال ۱۳۳۲ یاد گرفته بود که در فرار بعدی بار و بندیش را خوب ببندد. این خبر نشان می دهد که شاه دزد ایران با شاه دزد ایتالیا همدست اند و هوای هم را خوب دارند. این همان حمایت متقابل ارتجاع بین المللی از یکدیگر به مصداق همان شعر معروف است که می گوید:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست
در پریشان حالی و درماندگی
نتیجه اخلاقی بعدی این است که انسان نباید جایی بخوابد که آب زیرش برود. این محل خواب راحت و ضد آب را شاه سرنگون شده ایران در پناهگاه سوئیس پیدا کرد. شاه دزد ایران «سرمایه اش» را در کشوری در امر مستغلات به کار می بندد که مأوای کلیه دزدان، رشوه خواران، متواریان از پرداخت مالیات، سلاطین فراری از خشم مردم که پول های غارت شده مردمشان را در حساب های رمزی بانک های سوئیس پنهان نموده اند، می باشد و شاه این را در زمان دیکتاتوری منفورش با تحقیقات و بررسی های همه جانبه دریافته بود.

سوم این که زر را گر بر سر پولاد نهی آب گردد و این را شاه ایران خوب می دانست و پول های بادآورده را بر سر دموکراسی پولادین کشور سوئیس که نمونه دموکراسی مورد درخواست «چپ های دموکرات» ایران است، گذارد و این دموکراسی آب گشت و به حلقوم سرمایه داری بانکی سوئیس سرازیر شد و این سرمایه داری فرتوت به جان «چپ های دموکرات» و خوش خیال ایران دعا نمود و صلوات فرستاد و برایشان طول عمر فراوان آرزو کرد.

درس بعدی این که آزموده را نباید مجدداً آزمود. شاه ایران می دانست که بانک های سوئیس پول نازی ها را پنهان کردند، پول شیخ های عرب را پنهان نگاه می دارند، پول «هیلاسلاسی»، «شیر» فراری حبشه (اتیوپی) را یکسره پس از مرگش بالا کشیدند زیرا وی نمره رمز حسابش را با خود به گور برد و حال چرا نباید از ثروت های غارت شده مردم ایران توسط خاندان ننگین پهلوی با آن همه زاد و ولد دیرپا که ربوده شده است، با جان و دل حراست کنند. امری که مسلماً برای حفظ موجودیت دموکراسی های نوع سوئسی بسیار ضروری به نظر می رسد. سوئیس حقیقتاً جای مطمئنی است و اگر کسی تا به حال تردید داشت باید با این آخرین رقم شگرد سوئسی توسط قوه قضائیه «مستقل» از قوه مجریه اش فهمیده باشد که پول در دامن کشور سوئیس باقی مانده و خاک این کشور را

ترک نخواهد کرد. برای قوه قضائیه سوئیس مسئله بود و نبود مطرح بود، یا استرداد پول مردم ایران و فرار همه سرمایه های دزدی از سوئیس و یا رد «دموکراتیک» این درخواست و افزودن به درجه ارزش اعتماد بین المللی این کشور در برابر دزدان دسترنج زحمتکشان در پنج قاره عالم و در اینجا است که باید اصل تفکیک سه قوه قضائیه، مجریه و مقننه را در کوزه گذارد و آب آن را به خورد «چپ های دموکرات» ایران داد.

سوئیس کشوری است که در هیچیک از جنگ های جهانی، جهانخوازان متحد المنافع کوچکترین تلنگری به آن نزدند تا مبدا صدای پولهایشان خواب را به چشم مردم جهان حرام کند. همه باهم در حفظ سوئیس می کوشند تا سوئیس در حفظ پولهای آنها بکوشد و رازنگهدار باشد. سوئیس امتحانش را خوب پس داده است و مورد حمایت همه مافیای رنگارنگ جهان است. به سخنی سوئیس بهشت دزدان و جنایتکاران است و شاه دزد ایران خوب جایی را برای گنجهای بادآورده اش یافته بود.

درس بعدی یک درس ساده ریاضی است که نتیجه اخلاقی نیز دارد. شاه منفور ایران از شهریور ۱۳۲۰ که به جای پدر قلدرش بر تخت نشست تا سال ۱۳۴۷ که این ویلا را در سوئیس خرید، به مدت ۲۷ سال و یا به عبارت دیگر ۳۲۴ ماه در ایران یکه تازی کرده بود، برای خرید این ویلا مبلغی برابر ۱۷/۵ میلیون تومان از ارز مملکت را برای چند روز اسکی زمستانی و سفر به قشلاق در شهر «سن موریتس» به تاراج داده بود. این مبلغ معادل تقریباً ۵۴۰۱۲ تومان در ماه است. برای اینکه خواننده تصور درستی از این مقدار پول داشته باشد، باید بگوییم که حقوق یک معلم در سال ۱۳۴۰ معادل ۴۰۰ تومان بود. و با مبلغ ۲۵۰۰۰ تومان امکان داشت که در سال ۱۳۳۰ در یکی از محلات متوسط تهران خانه ای یک طبقه با صدمتر زیر بنا و ۳۰۰ متر حیاط براحی خرید. در سال ۱۳۲۶ یک نفر با ۱۵۰ تومان در ماه زندگی می کرد. سئوالی که طرح می شود این است که شاه سرنگون شده ایران این مبلغ عظیم را از کدام منبع غیبی بدست آورده است؟ شاه و مجموعه خاندان پهلوی دزدان سرگردنه بودند و ایران را به باد فنا دادند و ثروت های این مردم را در بانک های سوئیس به حساب های شخصی خود واریز نمودند و از آن ویلا و جزیره و جواهرات در اقصی نقاط جهان خریدند. وقتی پدر محمدرضا شاه به یاری امپریالیسم انگلیس به قدرت رسید آه در بساط نداشت تا با ناله سودا کند، چه برسد به اینکه در سوئیس خانه بخرد. چگونه شد که این خانواده روستایی مازندرانی که

ادامه در صفحه ۷

دموکرات های خام خرده بورژوا، این به اصطلاح سوسیالیست هایی که مشتی پندار خام را درباره سازش طبقات جایگزین مبارزه طبقاتی می کردند، اصلاحات سوسیالیستی را نیز به شیوه ای پندارمانند در مخیله خود مجسم می نمودند، یعنی نه به صورت برانداختن سیادت طبقه استثمارگر بلکه به صورت تبعیت مسالمت آمیز اقلیت از اکثریتی که به وظایف خود واقف شده است. این تخیل خرده بورژوازی که با قبول نظریه دولت مافوق طبقاتی رابطه ناگسستگی دارد، در عمل همیشه کار را به خیانت نسبت به منافع طبقات زحمتکش کشانده است.

لنین - دولت و انقلاب

انسان دوستی...

جواز صدور نیافت. جالب اینجاست که در این مدت پزشکان انسان دوست بسیاری با نامه های متعدد خود به مقامات مربوطه مرتباً یادآوری می کردند که جلال آکان در صورت عدم عمل جراحی بزودی جان خود را از دست خواهد داد. ولی باز هم از پاسخ این انسان دوست های دروغین خبری نشد.

جالب ترین که چندی پیش و دست بر «قضا» در همان شهر برمن دختر خردسالی بنام «آیلا» از بوسنی تحت عمل جراحی پیوند کبد قرار گرفت. این عمل در مورد آیلا دوبار صورت گرفت به این خاطر که بدن دخترک خردسال کبد پیوندی اول را دفع می کرد.

«آیلا» را مقامات آلمانی تحت عنوان انسان دوستی از شهر «سارایوو» پایتخت بوسنی با هواپیمای اختصاصی به شهر برمن آوردند و در بوق تبلیغات «بشردوستی» خود دمیدند. علیرغم این متأسفانه معالجات پزشکی در مورد آیلا موثر واقع نشد و وی درگذشت.

آیلا را مقامات آلمانی نه بعلت بشردوستی که دقیقاً در چارچوب سیاست توسعه طلبانه خود به بیمارستانی در آلمان روانه ساختند. مرگ جلال آکان از تبلیغات دروغین انسان دوستانه دولت آلمان پرده برمی دارد و نشان می دهد که بازی تبلیغاتی با آیلا برای کسب وجهه ادامه در صفحه ۷

عیار...

نان‌آور بزرگش هشت درگرو نه‌اش داشت، در سوئیس صاحب ویلا شد؟ و حالا پول خاندانش از پارو بالا می‌رود در حالی که مردم ایران در اکثریت قریب به اتفاق خود در فقر و فاقه بسر می‌برند. این ثروت را شاهان پهلوی از کجا بدست آورده‌اند؟ بجز از غارت دسترنج مردم میهن ما ایران؟ آیا این مزد خیانت‌ها و جنایت‌های آنها نبود که با فروش نفت و خرید اسلحه، به راه انداختن شرکت‌های مختلط با خارجی‌ان، سرازیر کردن کالاهای بنجل امپریالیستی و گرفتن حق و حساب از طرف‌های مورد معامله خود، از طریق باجگیری و سهیم کردن زورکی خود در سهام کارخانجات برای صدور جواز تأسیس کارخانه و تبدیل این پول‌ها به ارز خارجی از دریافتی‌های نفت و... بدست آورده‌اند؟ مشتی خودفروش ایرانی که خود را وطن‌پرست جا می‌زند از این که دادگاه سوئیس ثروت مردم ایران را به حلقوم پهلوی‌ها ریخته است اظهار خوشحالی می‌کند، زیرا آنها در این تصمیم فکر حساب بانکی خود را می‌کنند. آنها که امروز قند در دلشان برای این غارت «دموکراتیک» آب می‌شود چه بخواهند و چه نخواهند رأی به برائت دزدی آخوندها داده‌اند که پول‌هایشان در بانک‌های سوئیس است و مردم ایران پس از رسیدن به قدرت برگروستان پهلوی و آخوندی آنها را مطالبه خواهند کرد.

حال که با این نتایج اخلاقی آشنا شدید خوب است که نظری نیز به چشمه آخر رضا پهلوی بیاندازید تا چشمانتان از حدقه به علت وقاحت مافوق تصورش درآید. اخیراً نوه رضاخان در یک مصاحبه مطبوعاتی با نشریه «نیمروز» اظهار داشت: «ما می‌گوییم در این مرحله چگونه می‌توانیم همه‌مان تمام سرمایه‌هایی که در اختیار داریم، روی میز قرار دهیم و یک نیروی عظیم در برابر وضع موجود خلق کنیم. من هر سرمایه‌ای که داشته باشم، در هر زمینه‌ای که داشته باشم، هر وسیله‌ای که در اختیار من باشد، همه را در اختیار دیگران می‌گذارم تا همه بتوانیم با این سرمایه، برای هدف عالی خود تلاش کنیم»

این گوی و این میدان، سرمایه دزدی شده از کیسه ملت را که خرج کاخ‌های زمستانی سلسله منقر پهلوی شده است به مردم، به سازمان‌های انقلابی آن بازگردانید. و اگر این کلمات مفاهیم آشنایی برای شما نیستند، این سرمایه را به حساب «سازمان حقوق بشر ایران» در برلین واریز کنید که به پول احتیاج وافر دارد و می‌تواند با پولی که شما بر روی میز می‌گذارید، قبضه‌های بدهکاری خود را بپردازد. شما که هر جا و بیجا از اجرای حقوق بشر در ایران آینده صحبت می‌کنید، نباید این مفاهیم حداقل در حرف برای شما ناآشنا

باشد. ما مطمئن هستیم که پهلوی‌زاده‌ها دزدان سرگردنه‌اند و به چیزی که نمی‌اندیشند مردم ایران است. آنها در خارج بدنال سرمایه‌گذاری‌های کلان می‌گردند و دهشاهی از پول‌های دزدی را نیز حاضر نیستند به صاحبان واقعی آن برگردانند. همین کافی است تا عیار حقیقت آنها معلوم گردد. و آن کس که پس از این همه تجربه تاریخ، تجربه سه نسل، باز مردم را دعوت می‌کند که فریب پهلوی‌ها را بخورند، یا ابله است و یا حساب‌های بانکی‌اش به حساب‌های شاه و خاندانش در سوئیس پهلوی می‌زند.

مدیحه‌سرایان...

که با یاری وی در ایران رئیس جمهور شوند. توگویی آمریکای حيله گر خر تشریف دارد و منتظر است تا یکی دو نفر درمانده سیاسی ایرانی از راه برسند و پوست خر را بر سرش کشند. اگر سازمانی نظیر مجاهدین با پشت کردن به آرمانها و ستهای انقلابی و چوب حراج زدن بر آنها در این مسابقه به قدرت عددی سازمانی‌اش می‌بالد و در طبق کسب خود گذشته قابل احترامی را برای مبادله عرضه می‌کند، مشتی سازمانچه‌های بی‌عدد که چیزی هم برای ارائه به آمریکا حتی شرافت خود را ندارند، صرفاً از آن جهت به نام نامی مردم ایران به پابوسی آمریکا می‌روند که خودی نشان داده باشند و به قیمت خود بیافزایند و برای آینده خود بیمه عمر مجانی تهیه کرده باشند و اینکه آمریکا برای روز مبدا چهره‌های کثیف آنها را بخاطر بسپارد. مگر این امپریالیسم چه کمکی می‌تواند به روند دموکراسی و آزادی در ایران بکند که در کشور کویت کرد و یا به عربستان سعودی در فواید آزادی و دموکراسی و طرز استعمال آنها توجه داد؟ این کوران بینا و یا بینایان کور چه موقع می‌خواهند از خودفریبی دست بردارند؟ آیا می‌شود تجارب انکارناپذیر تاریخ اخیر نظیر دخالت مستقیم آمریکا در ویتنام، کامبوج، لائوس، اندونزی، گواتمالا، کوبا، نیکاراگوئه، شیلی، آرژانتین و... را فراموش کرد؟ در کدام یک از کشورهای حیاط خلوت آمریکا حکومت‌های دموکراتیک توانسته‌اند به عمر خود ادامه دهند که بیکباره جوهر جهان عوض شده باشد؟

تجربه‌ای که اکنون در مقابل ماست به ما می‌آموزد که بورژوازی ایران ذلیل و بی‌آبروست و به قدرت مردم ایران اعتقادی ندارد و در هاله‌ای از تبلیغات ضدکمونیستی در فقدان یک سازمان قدرتمند و انقلاب کمونیستی زمینه همکاری با امپریالیسم آمریکا را فراهم می‌کند و در این راه از حمایت «چپ‌های دموکرات» شده از راه رسیده نیز برخوردار است.

امپریالیسمی که بنا باشد بر اساس سعایت حسن خان اعظم، ابراهیم خان یزدی را که تابعیت دوگانه دارد و به سابقه حسن سلوک خود و سازمانش نسبت به آمریکا مبرهن است، از خود براند و یا بجای تکیه بر وفاداری خاندان پهلوی و سرمایه‌گذاری بر روی آنها و یا محاسبه کاسبکارانه بر روی مجاهدین، به این ول‌معطل‌های سیاسی که سرشان را در هرخرمهرای کرده‌اند، دل ببندد، دیگر امپریالیسم آمریکا نمی‌باشد. محافل دست اندرکار امپریالیسم آمریکا مسلماً به ریش این بندبازان سیاسی که یکشبه خواب‌نما شده و مبارزه مصلحتی گذشته ضدامپریالیستی خود را در کیسه نموده و سربند آویزان کرده‌اند، می‌خندند.

شکست موقت جنبش انقلابی بدین منجر شده که دورویان سیاسی ماهیت طبقاتی خود را نشان دهند و به مدیحه‌سرایان امپریالیسم بدل شوند. ما بارها نوشته‌ایم و بازهم خواهیم نوشت که مردم ایران به این در یوزه گان سیاسی که بجای اتکا به نیروی خود و بجای اعتماد به مردم خود که برای تغییر سرنوشت خویش بپا خیزند، سراسیمه به درگاه امپریالیسم پناه می‌برند تا به یاری وی به قدرت برسند، اعتمادی ندارند. چگونه ممکن است که برای تدارک رهبری انقلاب به امپریالیسم متوسل شد و مردم کشور خود را لایق این کار ندانست و پس از احراز قدرت سیاسی بناگاهان هوادار مردم شد و به نیروی لایزال آنها اعتقاد یافت؟ آیا این تناقض مضحک نیست؟ کسی که امروز به مردم ایمان ندارد و به مراحم امپریالیسم آمریکا دل بسته است و دروغهای وی را پیرامون «آزادی»، «دموکراسی» و «حقوق بشر» تکرار می‌کند تا به فریب عمومی منجر شود، در فردای پیروزی به طریق اولی به این مردم در بازسازی ایران اعتقاد نخواهد داشت و نمی‌تواند داشته باشد. بازهم وزارت امور خارجه آمریکا مشاور این حضرات خواهد بود و بس. از این شاه سلطان حسین‌ها نمی‌توان امید شکست محمودهای افغان را داشت.

انسان دوستی...

بیشتر در یوگسلاوی سابق بود.

اکنون جلال و آیلا در کنار هم درگورستانی سرد در شهر برمن دفن گردیده و در کنار هم بسر می‌برند. منافع «دموکراسی» آلمان ایجاب می‌کرد که جلال را ۱۷ ماه سر بدواند و مرگش را به جان بخرد و مخارج عمل آیلا را به فوریت تهیه نماید. آخر زنده جلال جز دردسر برای آلمان چیز دیگری به همراه نداشت. سرنوشت غم‌انگیز جلال آکان در زندان‌های ترکیه در آلمان نیز ادامه یافت و فقط این مرگ بود که توانست بر زخم‌های ناشی از شکنجه‌اش مهر التیام زند.

TOUFAN

توفان

Nr.10

Sep.95

عیار حقیقت

اگر نظری به روزنامه‌های سوئیس بیفکنید خبر زیر که حتی در نشریه‌های فارسی زبان نیز با آب و تاب جای شایسته خود را یافته است، نظر شما را جلب خواهد کرد. «از ویلای (سورتا) که متعلق به شاه سابق ایران است، رفع توقیف شد.» مطابق گزارش روزنامه‌های خارجی، دادگاه فدرال سوئیس حکم «دادگاه انقلاب اسلامی ایران» مربوط به سال ۱۳۵۸ که برای اجرا از طرف بانک مرکزی ایران در اختیار دادگاه فدرال سوئیس قرار داده شده بود و ناظر بر مصادره اموال شاه و درخواست دولت ایران مبنی بر استرداد این اموال بود، را رد کرده و از ویلای «سورتا» رفع توقیف نمود. مطابق اظهارات همان نشریات این ویلا را شاه سابق ایران در سال ۱۳۴۷ به مبلغ ۳/۵ میلیون فرانک سوئیس (معادل ۲/۵ میلیون دلار) خریداری کرده بود. این ویلا از سال ۱۳۶۰ به «سیلویو برلوسکونی» معروف، نخست‌وزیر سابق ایتالیا، سلطان یک‌ه‌تاز رسانه‌های گروهی این کشور که به ایجاد افکار عمومی مطلوب خویش مشغول است و این اواخر سرش در خمره افتضاحات اخیر ایتالیا گیر بود که منجر به شکستن خمره شد، به مبلغ ناقابل ۳۰۰ هزار فرانک سوئیس (معادل ۲۲۰ هزار دلار) سالیانه اجاره داده شده بود.

از این خبر ساده که موجبات شور و شفع و مسرت فراوان سلطنت‌طلبان را فراهم آورد، می‌توان چند درس اخلاقی گرفت:

نخست این که باید از پیش در فکر دوستان هم‌رنگ و ادامه در صفحه ۶

مدیحه‌سرایان جدید امپریالیسم

بی‌اعتمادی به مردم ایران و نوکری در برابر امپریالیسم را گوشه‌ای از کار و یا ابتکار عظیم سیاسی خود جا می‌زنند. عده‌ای بزمجه و تفاله سیاسی که شانس سیاسی خود را در همه عرصه‌ها از «چپ چپ» تا راست راست محک زده‌اند و هربار با سرافکندگی و کوله‌باری از مبارزه ضدکمونیستی به انتهای خط رسیده‌اند، امروز در مسابقه قاپیدن قاپ آمریکا با یکدیگر به مسابقه مرگ و زندگی مشغولند و با برنامه‌های رنگارنگ خود و با قیافه‌های هفت خط برای زیارت به خدمت بت اعظم به صف ایستاده‌اند و چون چیزی در چنته ندارند و این خود دلیل توسل به بت اعظم است، از سازمان‌های رقیب سعایت می‌کنند، قدرت توخالی خود را با کلمات مشعشعانه برخ آمریکا می‌کشند و وعده‌های پشت پرده به این امپریالیسم خونخوار می‌دهند که آن را به مردم ایران با عنوان «وعده‌های سرخرمن آمریکا» جا می‌زنند به این امید ادامه در صفحه ۷

امروز عده‌ای تفاله سیاسی کشکول‌گدایی را بدست گرفته و از سفارتخانه‌های آمریکا به وزارت امور خارجه آن و از آنجا به کاخ سفید و از آنجا به پنتاگون می‌روند تا نظر سلاطین سیم و زر را نسبت به برنامه‌های دست اول و یا بی‌برنامگی و کسب تکلیف برای نجات از سردرگمی جلب کنند و امضای امپریالیسم آمریکا را به مثابه چراغ سبز برای خود بدست آورند. اگر در گذشته استعمال کلمه ایالات متحده آمریکا بجای امپریالیسم آمریکا، عملی نابخشودنی و ضدانقلابی محسوب می‌شد، امروزه چاپلوسی از این سلطان «دنیای آزاد» را با آن همه قدرت نظامی و اقتصادی در زمره افتخارات خود به حساب می‌آورند و خود را تا مقام رهبران اپوزیسیون که سرکلی در میان سرهای میان تهی دارند ارتقاء می‌دهند. رهبرانی که تماس‌های بین‌المللی دارند و پاره‌ای بدون کوچک‌ترین شرم و حیا از تماس‌های خود با دشمن مردم ایران و جهان وسیله تفرعن ساخته‌اند و با عکس‌های نیم‌قدشان این

انس‌اندوستی دروغین

جلال دقیقاً با این قانون همخوانی داشت و وی می‌بایست با توجه به گواهی‌های متعدد پزشکان هرچه زودتر مورد معالجه قرار می‌گرفت. یک مقام مطلع آلمانی در مصاحبه‌ای با روزنامه آلمانی فرانکفورتر روندشاو اظهار داشت که بررسی این نوع تقاضاها معمولاً در حدود ۲ الی ۳ ماه به طول می‌انجامد. بررسی تقاضای عاجل جلال آکان اما ۱۷ ماه به درازا کشید. در این مدت بیماری وی هر روز بیش از روز پیش به وخامت گرائید ولی از موافقت مقامات آلمان خبری نشد. سرانجام داس مرگ بوروکراسی ضدبشری خرمن زندگی جلال را درو کرد، پزشکان «موافقت» خود را با دفن وی صادر کردند ولی موافقت مقامات دولتی برای مداوای جوانی بیمار ادامه در صفحه ۶

در ماه گذشته «جلال آکان» پناهنده‌ای گُرد از کشور ترکیه در شهر «برمن» آلمان فدرال در اثر «سهل انگاری» مقامات دولتی جان خود را از دست داد. جلال آکان ماه‌ها در سیاه‌چالهای مخوف ترکیه شکنجه شد و در زندان به بیماری سیروز کبدی مبتلا گردید. وی پس از فرار از ترکیه و درخواست پناهندگی در آلمان می‌بایست هرچه زودتر مورد مداوای پزشکی قرار گیرد و حتی پزشکان دولتی نیز تأیید نمودند که وی باید با توجه به پیشرفت شدید بیماریش، به فوریت تحت عمل پیوند کبد قرار گیرد. بر اساس قوانین ضدپناهندگی آلمان تأمین نیازهای پزشکی متقاضیان پناهندگی تنها زمانی انجام می‌گیرد که یا شخص بیمار سلامت جامعه را به خطر اندازد و یا بیماری‌اش برای خود وی خطر جانی به همراه داشته باشد. بیماری

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ماکمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

TOUFAN MAINZ حساب بانکی
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTOK NR. 5396913
GERMANY

آدرس TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

زنده باد اتر ناسیونالیسم پرولتری